

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

فرق قاعده عدل و انصاف با قاعده قرعه

بحث در این بود که این قاعده‌ی عدل و انصاف آیا قاعده‌ی صحیحی هست یا خیر؟

ملاحظه فرمودید که چند روایت وجود داشت، طبق آن روایت درهم و دعی یا بعضی از روایات دیگر که اینها را ذکر کردیم، از این روایات برخی استظهار کردند این قاعده را و این کبرای کلی را. و کبرای کلی این شد که اگر در يك موردی من له الحق مشتبه باشد، يك مال وجود دارد نمی‌دانیم صاحب این مال زید است یا عمرو؟ من له الحق مشتبه باشد و برای هیچ يك از اینها مرجّحی در کار نباشد، مرجّحی که بیاید یکی را معین کند در کار نباشد و در آن شيء هم امکان اشاعه باشد. يك مواردی هست که امکان اشاعه و تفرق اشاعه در آن نیست. دو نفر ادعا می‌کنند این بچه‌ای که از این زن متولد شده مال ماست، زید می‌گوید این بچه‌ی من است و عمرو می‌گوید این بچه‌ی من است، فرض کنید آنجایی که دو نفر با يك زنی وطی به شبهه داشته باشند نه وطی زنایی، چون در وطی به شبهه ولد، ولد حرام است، حالا این ادعا می‌کند که این بچه‌ی من است و او هم ادعا می‌کند که این بچه‌ی من است، در این جا امکان اشاعه وجود ندارد که بگوئیم نصف این بچه مال این و نصفش مال او. پس جایی که من له الحق مشتبه باشد و هیچ مرجّحی نباشد و امکان اشاعه در آن باشد، بعضی از بزرگان خواستند بفرمایند که اینجا قاعده‌ای داریم به نام قاعده‌ی عدل و انصاف، و می‌آیند بعد از اینکه این قاعده را استفاده می‌کنند، می‌گویند فرق بین قاعده‌ی انصاف و قاعده‌ی قرعه این است؛ اولاً قاعده‌ی قرعه در جایی است که من له الحق و من علیه الحق هر دو مشتبه باشد، و ثانیاً قاعده‌ی قرعه در جایی است که امکان اشاعه نباشد.

در همین جایی که زید می‌گوید این ولد مال من است و عمرو می‌گوید مال من است، امکان اشاعه وجود ندارد، اینجا قرعه جاری می‌شود. این نتیجه‌ای که دارم عرض می‌کنم را دقت کنید، در بسیاری از کتب به راحتی این نتیجه را پیدا نمی‌کنید، در خیلی از کتب که نتوانستند روشن فرق بین قاعده‌ی انصاف و قاعده‌ی قرعه را بیان کنند، چون يك علتش این است که کثیری از بزرگان اصلاً قاعده‌ی انصاف را قبول ندارند. حالا ما می‌خواهیم این را عرض کنیم که اگر از این روایات قاعده‌ی انصاف به دست بیاید، مورد آن جایی است که من له الحق مشتبه باشد، امکان اشاعه نباشد، هیچ مرجّحی هم در کار نباشد و فرقی با قاعده‌ی قرعه در همین دو نکته‌ای بود که بیان کردیم.

نکته پیرامون روایت حسین بن مختار

روایتی که از حسین بن مختار خواندیم که به نظر ما این روایت صحیح است و ما در بحث قرعه، ادله‌ی قرعه این روایت را

آوردیم، صاحب کتاب عناوین می‌گوید این روایت ضعیف است، اما ما آنجا گفتیم به نظر ما این روایت صحیح است.

در روایت حسین بن مختار دارد: ابو حنیفه بر امام صادق (علیه السلام) وارد شد و امام يك مسئله‌اي را با او مطرح کرد و فرمود اگر يك سقفي بر يك جماعتي فرو بریزد، همه بمیرند و يك حر و يك عبد بماند، و ما نمی‌دانیم کدام هم حر است تا تمام اموال به او برسد و کدام عبد است که عبد مانع از ارث است، رقیبت مانع از ارث است، نمی‌دانیم! از ابو حنیفه پرسیدند که اینجا باید چکار کرد؟

ابو حنیفه قاعده‌ي عدل و انصاف را جاری کرد. گفت نصف این بچه رق است و نصف آن بچه هم رق است، مال را هم دو قسمت می‌کنیم نصفش را می‌دهیم به این آدم و نصفش را می‌دهیم به آن آدم.

امام فرمود: ليس كذلك، این روایت را ما در دو سه جلسه‌ي گذشته مفصلاً راجع به آن بحث کردیم و نکته‌ي جدیدی که امروز می‌خواهیم بگوئیم این است که امام چرا این سؤال را از ابو حنیفه کرد؟ امام که خودش حجت و عالم به همه‌ي مسائل هست و می‌داند که ابو حنیفه آدم جاهلی است، چرا این سؤال را کرد؟

علت اصلی این بوده که اهل سنت به جای قاعده‌ي قرعه، قاعده‌ي عدل و انصاف را درست کردند. چرا این کار را کردند؟ برای اینکه ریشه‌ي قاعده‌ي قرعه مربوط به امیر المؤمنین (علیه السلام)، پیامبر (ص)، حضرت امیر (علیه السلام) را به یمن فرستادند و وقتی حضرت از یمن برگشت، پیامبر فرمودند چه چیز مهمی آنجا توجهات را جلب کرد، حضرت عرض کرد که يك بچه‌اي بود که سه نفر در موردش اختلاف داشتند، هر يك از این سه نفر ادعا می‌کردند که این بچه‌ي من است و من قرعه انداختم.

پیامبر (ص) تأیید فرمود و از آن به بعد قرعه در اسلام به عنوان يك قاعده مطرح شده، اهل سنت چون ریشه‌ي مسئله‌ي قرعه مربوط به امیر المؤمنین است، لذا از اول بنایشان بر این بوده که خیلی به قرعه توجه نکنند، شما در فقه اهل سنت که مراجعه کنید، قرعه را در يك موارد خیلی ضعیف مطرح کردند، برخلاف فقه ما. من فکر می‌کردم که چرا امام صادق (ع) از ابوحنیفه این سؤال را کرده به این مطلب رسیدم که ایشان می‌خواستند به او بفهمانند که اصلاً قاعده‌ي عدل و انصاف درست نیست بلکه آنچه که درست است قاعده‌ي قرعه است و الا اگر ابوحنیفه فقط مجرد يك خطاي در تطبيق داشت، این نیاز به سؤال نبود، برای اینکه خود روایت ما، خود اصحاب ائمه هم گاهی اوقات خطاي در تطبيق می‌کردند، این که امام سؤال کردند، عرض کردم با توجه به این قرائنی که ذکر کردیم برای این بوده که می‌خواهند نفي کبري کنند و بفرمایند اینکه شما سنی‌ها در فقه‌تان به عدل و انصاف تمسک می‌کنید باطل است، باید بروید سراغ قاعده‌ي قرعه.

ابوحنیفه قبول داشت افضلیت امام صادق (علیه السلام) بر خودش را، می‌دانست که امام صادق (علیه السلام) هر چه می‌گوید صحیح است و لذا إن قلت هم نکرد، موارد زیادی داریم که امام صادق اعتراض کرده، یا امام باقر اعتراض کرده و آنها حرفی نزدند. گاهی اوقات هم تعلیل برای تأکید مطلب می‌آوردند، یا به آیات قرآن تمسک می‌کردند و الا خودشان هم قبول داشتند. به هر حال من این استظهار را از این روایت می‌کنم که امام (ع) در مقام نفي اصل قاعده عدل و انصاف بوده اند.

نتیجه بحث

اولاً: چهار یا پنج روایت ذکر شده که اسمی از قاعده‌ي عدل و انصاف در آنها نیامده و برخی می‌خواهند از این روایات يك کبري به دست بیاورند که به نظر ما صحیح نیست به خصوص که این روایت حسین بن مختار ظهور قوي دارد در نفي این قاعده.

ثانیاً: اگر این روایات اشتباه حر و عبد نبود، ما بودیم و آن روایت قیاس بن ایوب و سکونی و آن چند تا روایتی که قبلاً خواندیم.

آیا اگر بخواهیم از این روایات يك كبري را استفاده كنیم سؤال این است كه ملاك این كبري چیست؟ ما در روایات قرعه داریم القرعة في كل أمر مجهول كه در روایات ما این تعبیر مجهول آمده یا لكل أمرٍ مشكل، در خود كتب عامه آمده، با اینکه يك قاعده‌ي كلي آمده اما مع ذلك كنارش گذاشتند، اما حالا سؤالمان این است كه به امام (علیه السلام) عرض كردند يك كسي دو درهم گذاشته پیش يك آقايي و ديگري يك درهم گذاشته، دزد آمده يكي از اينها را برده، امام مي فرمايد يك درهم را يقسم بينهما، آن كسي كه صاحب دو درهم بوده را يك درهم به او بدهند و يك درهم باقيمانده را يقسم بينهما. سوالمان این است كه از كجاي این شما كبري استفاده مي كنيد؟ اگر بخواهید از این استفاده كنيد قاعده‌ي عدل و انصاف را، به چه ملاكي؟ كجاي این دارد كه عدل و انصاف براي آن جايي است كه من له الحق مشتبه باشد.

اگر این چهار پنج روایت نبود و ما بودیم و ادله‌ي قرعه، اگر ما بودیم و ادله‌ي قرعه، ادله‌ي قرعه مي گوید القرعة لكل أمرٍ مشكل، یا في كل أمرٍ مجهول، مي گفتم في كل أمرٍ مجهول سه مصداق دارد: (1) آنجايي كه من له الحق مشتبه باشد، (2) آنجايي كه من عليه الحق مشتبه باشد (3) آنجايي كه من له الحق و من عليه الحق مشتبه باشد. القرعة في كل أمرٍ مجهول، همي اينها را مي گيرد.

شما از كجاي این روایات يقسم الآخر بينهما استفاده كرديد كه قاعده‌ي عدل و انصاف آنجايي است كه من له الحق مشتبه باشد. این فقط مجرد يك استحسان است، یا يك تعبیر ديگري كنیم كه مناسبت حكم و موضوع

ثالثاً: کسانی كه از این روایات قاعده‌ي عدل و انصاف را استفاده كردند، گفتند اینجا این آقا دو درهم گذاشته و ديگري يك درهم و يك درهم دزدیده شده، یا این يك درهم همان يك دره‌مي بوده كه صاحب يك درهم گذاشته و یا مال آن كسي بوده كه دو درهم گذاشته، بیائیم انصاف را رعایت كنیم و بگوئیم نصف مال این و نصف مال او.

ما مي گوئیم مگر همین جا امر مشتبه نیست كه مال کدام دزدیده شده؟ قرعه بیندازیم و بیائیم با ادله‌ي قرعه بگوئیم این يقسم ظهور در تعین ندارد، ظهور در لزوم ندارد، امام يك راهي كه شاید اولویت دارد را بیان مي كنند و الا اگر كسي بخواهد به این عمل نكند و به قاعده‌ي قرعه عمل كند مانعي ندارد. عرض مي كنم اگر ما بخواهیم از این روایات قاعده‌ي عدل و انصاف را استفاده كنیم باید این روایات را مخصّص ادله‌ي قرعه قرار بدهیم، بگوئیم قرعه همه جا جاري است الا در این موارد، در حالي كه در باب تخصیص، مخصّص عرفاً بیانیت برای دلیل عام دارد و بزرگانی گفتند مخصّص ناظر به دلیل عام است. آیا این ادله هیچ نظارتي به آن ادله عام دارد؟ اصلاً نظارتي ندارد، او به قوّت خودش باقي است. این روایات را حمل بر استحباب كنید، كما اینکه از صاحب حدائق و از صاحب جواهر هم نقل كرديم كه عدل و انصاف يك امر ترجیحي و ترغیبي است، يك امر تعیني نیست.

پس ببینید ما نکته‌اي كه گفتیم این بود كه؛

اولاً از آن روایات، روایات اشتباه حر و عبد؛ نفی این كبري را استفاده مي كنیم،

ثانیاً: با قطع نظر از آن روایات از خود این روایات نمی توانیم كبري را استفاده كنیم، چرا؟ مي گوئیم كبري ملاك مي خواهد، در ادله‌ي قرعه ملاك ذكر شده، القرعة لكل أمرٍ مشكل یا مجهول، ملاكش ذكر شده.

ما سؤال مي كنیم از مثل مرحوم بهبهانی صاحب فوائد كه اصرار دارد بر این قاعده‌ي عدل و انصاف، سؤال مي كنیم كبري را به چه ملاكي شما اینجا به دست مي آورید، مي گوئید عدل و انصاف به ملاك اینکه من له الحق مشتبه باشد، امکان اشاعه باشد، طرفین ترجیح نداشته باشد؟ مي گوئیم اینجا نفی ادله‌ي قرعه نمی كند، ادله‌ي قرعه هم می آید در همین جایی كه امکان اشاعه نیست، من له الحق هم هست، مرجحي نیست، مي گوید قرعه جاري كن و اگر بخواهید ملاك استفاده كنیم اینجا مورد روایات بوده، در يك مورد جزئی به امام عرض كردند كه در این درهم و دعی چه كنیم؟

فرمودند یقسم بینهما، یا در آن روایت یباع الثوبان که بحث مفصلش را الحمدلله ذکر کردیم و برای شما روشن کردیم یباع الثوبان یک حکم مولوی نیست. پس اشکال دیگر ما این است که این روایات به خودی خود به ما ملاک نمی‌دهد و قاعده و ضابطه جایست که ملاک داشته باشد و علت اینکه آن روز ما به شما عرض کردیم و گفتیم این حرف را از ما داشته باشید ولو اینکه الآن هم خودمان صد درصد نمی‌خواهیم بر آن اصرار کنیم، باید کم‌کم بعضی از قواعد دیگر را بررسی کنیم، ما تا حالا چند تا قاعده‌ی اصطیادی مثل قاعده‌ی ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده و قاعده‌ی عدل و انصاف را بررسی کردیم، به نتیجه‌ی نفی رسیده است و می‌شود گفت که اصلاً ما در فقه قاعده‌ی اصطیادی نداریم و آنچه مشهور می‌گویند قواعد اصطیادیه اساسی ندارد.

علتش همین است؛ ما باید ملاک قاعده را به دست بیاوریم، به چه ملاکی عدل و انصاف اینجا بیاید، در روایات که ذکر نشده است. در روایات قرعه می‌گوید القرعة لكل امرٍ مشکل، ملاکش را ذکر می‌کند.

ثالثاً: اگر به این روایات بخواهیم عمل کنیم باید مخصّص ادله‌ی قرعه قرار بدهیم در حالی که این روایات هیچ ظهوری در این که مخصّص باشد و بیان باشد برای آن روایات قرعه، چنین چیزی نیست. نتیجه این است که چون ادله‌ی قرعه یک موضوع عامی دارد، من له الحق را می‌گیرد، من علیه الحق را می‌گیرد، چه آنجایی که تطرق اشاعه باشد و چه آنجایی که تطرق اشاعه نباشد، همه‌ی اینها را شامل می‌شود، در تمام این موارد قرعه حاکم است، بگوئید روایات را چه کنیم؟ حمل بر ترغیب می‌کنیم، یقسم المال بینهما از باب ترغیبی است و اگر نخواستند طبق آن عمل کنند، به ادله‌ی قرعه عمل می‌کنند. این به نظر ما تمام الکلام است در نتیجه‌ای که از قاعده‌ی عدل و انصاف گرفتیم که بحمدالله فکر می‌کنم نتیجه‌ی خوبی شد.

نکته: در باب نتیجه اگر دیدید به یک نتیجه‌ای رسیدید که سکون نفس پیدا کردید بدانید که نتیجه برای خودتان روشن است، اما اگر سکون نفس پیدا نکنید باز باید دنبال کنید و این نتیجه الحمدلله حاصل شده و بعد دوباره می‌خواهیم وارد بحث شویم که برای اینکه تنزل قیمت پول را بگوئیم آیا ضامن هست یا نه بحث در راه هشتم بود که بعضی از فقها به قاعده‌ی عدل و انصاف تمسک کردند که حالا ان شاء الله فردا دنبال می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين